

بقا روح پس از مرگ

بنام پاك آفریدگار

مهمترین موضوعی که در همه ادوار تاریخی از ابتدای رشد انسان مورد توجه بشر قرار گرفته، و در هر هنگام فکر او را بخود جلب نموده **مقدمه مترجم** این دو موضوع بوده است که: «از کجا آمده و بکجا خواهد رفت» ولی موضوع دوم از لحاظ حب ذات بیشتر مورد توجه انسان بوده و عارف و عامی کم و بیش نسبت بدانش و بینش خود در این سئوالات باهم توافق دارند که: آیا انسان پس از مرگ بکلی معدوم میشود یا آنکه باقی خواهد بود؟ پس از مرگ حال انسان چگونه است؟ آیا این هیكل زیبای انسانی و سازمان دقیق آن برای همین مدت کوتاه و خورد و خواب آفریده شده است یا منظور دیگر و حیات دیگری هم در میان میباشد؟ آیا بدن انسان هم مانند ماشینی است که پس از فرسوده شدن ابزار و افزار آن از کار میافتد و از بین میرود، یا آنکه زانده واقعی آن قوه دیگری است که پس از اضمحلال و تجزیه بدن باقی بجاوید خواهد ماند؟ خلاصه آیا انسان عبارت از همین تشکیلات ظاهری و گوشت و پوست و استخوان و رگ و پی و غیره است، یا آنکه نیروی دیگری هم در وی وجود دارد که حقیقت انسان و انسان حقیقی او است و همان او است که این بدن را در تحت اراده خویش اداره و سرپرستی مینماید؟

این پرسشهایی است که هر انسان باشعوری از خود میکند و چنانکه گفته شد بعد از حواجی ضروری اقتصادی مهمترین موضوعی است که مورد توجه دقیق بشر واقع گردیده، و از ابتداء تاریخ نظریات مخالفی در این باب پیدا شده و عقاید گوناگونی در احوال و کیفیت آن بمرض ظهور رسیده است.

بطور کلی فلاسفه قدیم و جدید در این قسمت بدو دسته مادیین و روحیون تقسیم میشوند، دسته اول میگویند: انسان هم مانند دیگر موجودات طبیعی مرکب از عناصر و موادی است که بنسبت معینی باهم آمیخته و ترکیب یافته و کلیه صفات

وخصایص وی که به نفسانیات معروف است مولود همان مواد و از خصایص همان عناصر میباشد؛ بنابراین پس از تجزیه و تحلیل مواد خصایص و آثار ترکیبی آن از میان خواهد رفت، و نیروی دیگری که مستقل و مستقنی از ماده باشد وجود ندارد تا پس از انحلال بدن باقی بماند و بعبارت مختصر مادیین معتقدند در تمام کائنات و در کلیه مظاهر حیات که انسان هم جزئی از آن است ماده بر قوه حکومت مینماید نه قوه بر ماده؛ **وان هی الاحیانا الدنیاموت ونحی .**

روحین برخلاف مادیین معتقدند که در سراسر کائنات قوه بر ماده حکومت دارد و بوسیله قوه است که مواد و عناصر مختلف باهم ترکیب مینمایند و از اختلاط و امتزاج نسبی آن موجودات مختلف بوجود میآیند و در انسان هم غیر از مواد و عناصر جسمی نیروی دیگری وجود دارد که بدن را در تحت اراده خویش قرار داده و بر آن حکومت مینماید، و ما آنرا روان مینامیم و چون روان در کارها و عملیات مخصوص خویش نیازی ببدن ندارد؛ بنابراین انحلال و تجزیه بدن تأثیری در وجود و بقاء آن نخواهد داشت، و روان پس از فناء بدن هم باقی خواهد ماند» این بود خلاصه نظریه طرفین که بطور اجمال ذکر شد و البته هر یک از دو دسته برای اثبات مقصود خویش دلایلی بیان کرده اند که فعلا از ذکر آن در اینجا صرف نظر میشود.

این رساله کوچک که اصل آن از افکار عالیه یکی از بزرگترین فلاسفه قدیم و از مفاخر بزرگ ایران نصیرالدین طوسی و شرح آن بقلم توانای استاد مرحوم شیخ ابو عبدالله ژنجانی است، حاوی نظریه فلاسفه قدیم و جدید نسبت بموضوع روح و بقاء آن میباشد، که خواننده را بقایید مادیین و روحین از متقدمین و متأخرین فلاسفه آشنا و آگاه میسازد.

باینکه اوضاع جهان و مشکلات زمان جنگ مجالی برای اینگونه افکار باقی نگذاشته است معذالك دو چیز نگارنده را وادار بترجمه این رساله نفیس نموده است که یکی از آن زنده کردن آثار بزرگان و شعایر ملی و دیگری ترویج و اثبات یکی از ارکان مهم دینی و روحی و مبارزه باماده پرستی و ما دیگری است، که وظیفه حتمی و وجدانی ما و جامعه ما میباشد؛ بنابراین با اعتراف بکمی سرمایه علمی خود باینکار اقدام و تا حد امکان مقصود مؤلف و شارح را بزبان ساده فارسی ترجمه نموده و بهم میهنان گرامی تقدیم میدارم.

تهران - اردیبهشت ماه ۱۳۲۴، زین الدین کیانی نواد

چند کلمه از ناشر کتاب

۱ - متن کتاب و مؤلف آن : متن کتاب اوراق و صحیفه ای است در

اتباب تجرد نفس و بقای آن پس از مرگ بنا بر اسلوب قدما از فلاسفه اسلام که بقلم وزیر بزرگ و فیلسوف نامی نصیرالدین محمد بن محمد طوسی متولد سال ۶۷۲ هجری نگارش یافته است همان دانشمند بزرگی که شاگردان وی مانند قطب شیرازی و نظام نیشابوری و علامه حلی او را استاد بشر لقب داده اند، و در اروپا نیز چنان مقام شامخی احراز کرده که مقام هیچ يك از فلاسفه شرقیان پایه نمیرسد بطوریکه برای یادآوری و تذکار خدمات علمی وی کوهی را که در کره قبر اکتشاف کرده اند بنام وی نامیده و معروف ساخته اند.

۲ - شرح و شارح : شرح کتاب بقلم دانشمند بزرگ شیخ ابو عبدالله زنجانی نوشته شده که مقصود فیلسوف (نصیرالدین) را بانگارش مقدمه مبسوطی که حاوی تاریخ مذاهب در ادوار فلسفی نسبت بماده و نفس است روشن نموده و عقیده خویش را اظهار داشته است.

۳ - حاشیه و نویسنده آن : بعضی از حواشی گران بهای تاریخی و دینی و فلسفی است، که بقلم علامه حکیم و مصلح بزرگ سید هبه الدین شهرستانی وزیر فرهنگ اسبق عراق نوشته شده و با علامت ه. ن مشخص گردیده است.

مقدمه شارح

بنام خداوند بخشنده مهربان

ستایش به پروردگار جهان و درود و رحمت بر همه پیامبران و برگزیدگان بویژه محمد (ص) و آل پاک او باد.

هنگامی که در پی کشف اسرار علم النفس و تتبع در احوال و کیفیات آن بودم بر نسخه خطی این اثر نفیس که تاریخ نگارش آن در حدود سال ۱۱۰۰ هجری بود واقف شدم و چندین بار آنرا مورد مطالعه دقیق قرار دادم و برای من چنین جلوه گیری کرد که آن مانند چشمه نوری است که اشعه آن تمام زوایای نادانی را روشن و منور میسازد، این کتاب با اینکه سطوری چند بیش نیست معذالک افکار بلند و معانی بزرگی در آن وجود دارد که هر حیران و سرگردانی را براه راست هدایت مینماید، و اسلوب آن باعلی درجه کمال و جمال آراسته میباشد، باید همچنین باشد؛ زیرا نویسنده آن بزرگترین فیلسوفی است که قرن هفتم بوجود وی' مفتخر است و روشن ترین شعله ای که در يك تاریکی عجیبی ظاهر گردیده است، بنا بر این بر آن شرحی نوشتم شرحی که موافق اسلوب عصر حاضر است و مقدمه مبسوطی نگاشتم که مقام روح و ماده از لحاظ فلسفی در ادوار سه گانه یعنی دوره های یونانی، اسلامی و اروپائی در آن بیان و روشن شده است و

برای توضیح مقصود خدمت بدانش مختصری از پیسیکولوژی (۱) امروزی را نیز متذکر گردیده‌ام.

توضیحی در اطراف کتاب

فیلسوف بزرگ نصیرالدین ابن رساله را برای شاگرد خود مؤیدالدین ستاره‌شناس مهندس که در رسد خانه مراغه باو کمک میکرده است تألیف نموده و محمد بن شاکر پسر احمد کتبی متوفی سال ۷۶۴ در کتاب (فوات الوفيات) خود در عداد مصنفات وی اسم او را ذکر کرده است و از متأخرین نیز محمد حسن خان ادیب ایرانی مشهور بحکیم در کتاب (کنج دانش) خود که در جغرافیا و تواریخ بلاد و شرح حال مردان بزرگ نوشته شده از وی نامبرده است و نیز دانشمندان عالی مقام شیخ عبدالعزیز جواهری در کتاب بزرگ خود (آثار شیعه امامیه) نام او را ذکر کرده است:

مذاهب فلاسفه یونان در ماده و روح

مذهب افلاطون: «افلاطون (۲) اساس مذهب خود را در سازمان جهان روی ازلیت ماده اصلی بنانهد، و آنرا بر عنصر غیرمصور یا هیولی (۳) اولی تعبیر نموده که دارای هیچگونه شکل و مثالی نبوده و مستعد از برای پذیرفتن هر صورتی میباشد، و پس از اینکه قبول صورت نمود بمنزله ما در از برای موجودات دیگر شده و این ماده پایه و خمیره عالم است، که تکوین و ایجاد جهان از آن شروع گردیده است». بنابراین مذهب هیچ چیز از عدم بوجود نیامده و پیدایش هستی از نیستی محال است و تمام معلولات مختلف بیک علت ازلی و سرمدی منتهی می گردد.

قلوטר خس (پلوتارخ) در رساله خود موسوم به (اراء طبیعی) بافلاطون

(۱) روان شناسی.

(۲) افلاطون «Platon» از فلاسفه مشهور یونان در سال اول از اولمپاد ۸۸ در حدود سال ۴۳۰ پیش از میلاد در شهر آتن متولد و در سال اول از اولمپاد صد و هشت در حدود سال ۳۴۸ میلادی در سن ۸۲ سالگی وفات کرده است. وی از خانواده معروف و پیدر ش ارستون از نسل قدروس آخرین پادشاهان آتن قدیم و مادرش بریسکون از نسل سولون حکیم بوده است. شارح.

(۳) هیولی کلمه یونانی است که معنی آن اصل و ماده است، و در اصطلاح عبارت از جوهری است در جسم که قابلیت عوارض جسم از قبیل اتصال و انفصال را داراست و معلی است برای صورتهای جنسیه و نوعیه. شارح.

نسبت میدهد که وی گفته است، تمام اجسام در ابتدا دارای حرکت بوده‌اند، منتها حرکت غیر منظم و پروردگار آنها را در تحت نظام در آورده چه آنکه نظام بهتر از عدم نظام میباشد.

مذهب ارسطو: ارسطو (۱) معتقد بازلت افلاکی است، که قداما آن را تصور کرده‌اند و افلاک در نظر وی از عنصر پنجمی است غیر از عناصر چهارگانه موسوم به (ایتر) (۲) و آنرا به جوهر الهی تعبیر کرده است و این عنصر بهیچوجه قابل فساد و تغییر و زوال نیست.

بنابر این ماده نخستین و اصلی یا عنصر غیر صوری که ابن رشد شارح فلسفه ارسطو آنرا ماده نهائی نامیده است، بعقیده ارسطو فاعلی ندارد ولیکن از طرف يك قوه مدبر نهائی حرکتی بآن افاضه گردیده، و بآن وسیله جسم اول یعنی فلک اعلی متحرک شده و با حرکت وی تمام چیزهایی که متصل بآن بوده به حرکت در آمده و بهمین نحو حرکت بموم افلاک منتهی گردیده است و خود آن حرکت هم ازلی است.

حقیقت این نظریه عبارت از ازلیت آثار علوی و ازلیت حرکت آن‌ها و محال بودن پیدایش هستی از نیستی است، و وظیفه قوه مدبر و قاهر یعنی نیروی الهی تحریک این اجسام است، با همین نظام محکم و متین، و اگر این قوه صمدانی از جهان جدا شود دوام و ثباتی برای آن باقی نخواهد ماند، در رساله معروف بر رساله ذهبیه (۳) که ارسطو برای اسکندر پادشاه مصر و نوشته و عیسی بن ابراهیم نفیسی آنرا بر بی در آورده چنین گفته است: امورد اتفاق قدیم و جدید است که نگهداری و ثبات هر چیزی از آفریدگار بزرگ است و در صورتیکه قوه صمدانی و کمک الهی از جهان جدا شود هیچ چیز در عالم ثابت و پایدار نخواهد ماند.

ارسطو تأخر صدور فعل از علت اولی بطور تأخر زمانی را بطور کلی منکر است، و بعقیده وی عقل مسبوق (۴) بزمان نیست بلکه مسبوق بذات فاعل است،

(۱) ارسطو «Aristote» فیلسوف بزرگ یونانی است که در استاگیر از بلاد مقدونیه متولد گردیده است کتابهای وی در نزد دانشمندان بسیار مهم و مانند دایرة المعارف معتبر میباشد، از جمله آنها کتاب تاریخ حیوانات (L'histoire des animaux) میباشد وی در سال ۳۸۴ پیش از مسیح متولد و در سال ۳۲۲ در سالکیس وفات کرده است. شارح.

(۲) ایتر «ether» لفظ یونانی و بمعنی هوای لطیف بوده ولیکن امروز در اروپا بمعنی جوهر و وجود خالص استعمال میشود مترجم.

(۳) این رساله یکی از بهترین آثار علمی میباشد شارح.

(۴) مقصود از عقل، عقل اول است، که دومین مصدر جوهری برای کلیه مخلوقات میباشد. شارح.

و سخنان بعضی از فلاسفه را که از ظاهر آن تأخر زمانی تصور میشده است تاویل نموده است باینکه: آنان وقتی خواستند از علیت بحث و تعبیر نمایند محتاج به بیان قبلیت شدند، و قبلیت هم همانطوری که در لفظ شامل زمان میگردد در معنی هم برای کسانی که دقت کامل نداشته اند تصور زمان ایجاد نموده است. بنابراین وی معتقد است که فرق اساسی در میان عقیده او و عقیده فلاسفه دیگر وجود ندارد.

بطوریکه ذکر شد این دو نابغه (افلاطون و ارسطو) بعلمت اولی و فاعل مدبر اعتراف دارند. نهایت آنکه حدوث زمانیرا از ماده نخستین و اصلی نفی و انکار نموده اند، لیکن دسته دیگری از فلاسفه یونان منکر علت فاعلی بوده و معتقد به ازلیت ماده شده اند که از جمله آنها: ارسلاوس (۱) از اهل آتن است این فیلسوف بر این عقیده است که مبدأ موجودات را نهایی نیست و تمام چیزها بعلمت عروض تغلخل در وی آزاو بوجود آمده بعضی، آب و بعضی آتش، و غیر آن شده است.

دیگر از آنها اناکسندوس از اهل مالت است او معتقد است که مبدأ عالم بلا نهایت است، و تمام موجودات از او بوجود آمده، و پسوی او منتهی می میگرددند و از روی این اصل میگوید: کلیه عوالم غیر منتهای پس از تکوین و پیدایش فاسد میشوند، و بآن چیزیکه مبدأ پیدایش آنهاست بازگشت مینمایند و آن مبدأ موجودی ابدی است که نقصان و زوالی در او راه ندارد.

و نیز از جمله آنها اپیکور (۲) فیلسوف نامی است که معاصر ذی مقراطیس و از اهل آتن بوده است، این فیلسوف بر این عقیده است که مبدأ موجودات

(۱) ارسلاوس «Arésilaus» یا ارسیزیلاس «Arésilas» حکیم یونانی است که در پیتان «Pitane» در سال ۳۱۶ پیش از میلاد متولد و در سال ۲۴۱ وفات کرده است وی یکی از اساتید سقراط بوده و اکادمی بزرگی در شهرستان خود (Le Académi) تأسیس نمود و فاضلتر از همه شاگردان بی شمار خود بوده است.

شارح

(۲) اپیکور یا اپیکور «apicurs» یا اپیفورس از فلاسفه مشهور یونان است بعضی تولد او را در جزیره ساموس در سال ۳۷۰ قبل از میلاد دانسته و برخی مولد ویرا در گرگنوس از حومه های آتن گفته اند و بعضی دیگر میگویند در یکی از قراواتیکه موسوم به (غرغه) متولد شده باین مناسبت که پدرانش از اهل آنجا بوده اند و از کودکی بساموس مهاجرت کرده است پدرش مردی فقیر و در یکی از مدارس کوچک مطلی میگردید است بیرون این مسلک را بنام وی اپیکوری «epiculien» نامیده اند. شارح.

عبارت از اجسام کوچکی. (یعنی ذرات کوچکی که بچشم دیده نمیشوند) که ازلی بوده و بهیچ یک اجزاء آن تحول و تغییری عارض نمیکردند، و دارای شکل و کمیت میباشد.

اباذقلس (۱) نیز از ایشان است وی میگوید مبادی موجودات اثیر غیر فاسدی است و تمام عناصر مرکب از ذرات کوچکی بوده و آن ذرات بمنزله عناصر برای عناصر میباشند و در نظری آن ذرات غیر متناهی هستند البته مقتضی نفی تناهی علت فاعلی خواهد بود.

ذیمقراطیس (۲) فیلسوف شهیر طبیعی هم از جمله آنان است با اعتقاد وی اساس و مبدأ عالم عبارت از اجزاء لایتجزی و ذرات بی شمار کوچکی است که دیده نمیشوند، و شبیه بباری میباشند که در هوا موجود است و مانند ذرات ریزی هستند که عادتاً نادیدنی و جز در شعاع خورشید ظاهر نیستند و از اتحاد و ائتلاف آن ذرات موجودات بوجود آمده، و جماد، و نبات و حیوان پیدا شده است و نفس در نظری عبارت از جواهر لطیف و کوچکی میباشد.

عقیده ارسطو و استاد وی افلاطون در نفس

افلاطون میگوید نفس جوهری است مجرد و مستقل از بدن و قائم با الذات.

ولی بطوریکه این سینا در رساله علم النفس خود بیان نموده ارسطو نفس را چنین تعریف کرده است که: نفس عبارت از نخستین کمال جسم آلی طبیعی است.

فرق اساسی در میان این دو عقیده آنستکه بعقیده افلاطون نفس (روح) پیش از بدن موجود است. و بعد از پیدایش بدن بآن تعلق میگیرد ولی در نظر ارسطو اگر چه روح مجرد و غیر مادی است لیکن افاضه روح به بدن از طرف

(۱) اباذقلس در جزیره سیسیل (مقلیه) در سال ۴۵۰ قبل از میلاد متولد شده و سال وفاتش معلوم نشده است.

(۲) دیموکریس «Démocrite» یادی مقراطیس با ذیمو کریس فیلسوف مشهور در قرن پنجم قبل از میلاد یعنی در سال ۴۷۰ قبل از مسیح در (ایدیره) از توابع (ثرانه) متولد شده و از شرح حال و زندگی و کتابهای وی اختیار صحیحی در دست نیست زیرا از کتب وی چیزی بجا نرسیده و در باره زندگی وی هم آنچه را که قداما ذکر کرده اند معدومش بحکایات و افسانه هائی میباشد، و چنین گمان شده است که ذی مقراطیس ۱۹۰ سال عمر کرده و بوسیله اسبک از غذا بدست خود خویش را انتحار نموده است. شارح.

آفریدگار مشروط بوجود بدن میباشد، بنابراین روح پیش از بدن موجود نیست. سپس ارسطو ثابت میکند که يك جوهر کلی در عالم وجود دارد موسوم به (عقل کلی) که از تمام اجسام جداست و مقام وی نسبت بنفوس بشری مانند مقام روشنائی برای چشم است، و هنگامیکه ارواح از ابدان جدا شدند بآن متحد میشوند، و عقل کلی بعقیده ارسطو و افلاطون هر دو باقی و جاوید میباشد. پس دوام و بقاء مختص به نفس عقلی یعنی نفس ناطقه انسانی است. (۱)

عقیده اپیکوروذی مقراطیس در نفس. اپیکوروذی مقراطیس بطور کلی معتقدند که نفس فانی است و پس از تجزیه بدن از میان میرود.

عقیده بعضی از فلاسفه یونان در زندگی و

چگونگی پیدایش آن در زمین

انکسمندروس (۲) معتقد است که حیوانات نخستین از رطوبت زائیده شده و مانند ماهی دارای قشر و در آن پوشیده بوده اند و پس از سالها و قرن ها که بر آنها گذشته زندگی آنها بزنگی محدود و کوتاهی تبدیل گردیده است و بعقیده اپیکوروذی مقراطیس هم هر زنده ای از زنده دیگری پیدا شده است (۳).

(۱) ای نفس چو خورشید فروزان باشی
در کلبه و کاخ هر دو تابان باشی
چون شام شود شمع ها جمع شوند
در مرجع خویش جمله يك شمع شوند

ترجمه رباعی است که گوینده آن احمد شوقی یکی از نویسندگان مصر میباشد (مترجم)

(۲) انکسیمندرس «Anaximandre» فیلسوف و ستاره شناس مدرسه ایونیه یونان پسر برکسیدس در میلیتوس سال ۶۱۰ پیش از میلاد متولد و در سال ۵۴۷ وفات کرده است قضا باو اختراعات غریب و کارهای عجیبی نسبت داده اند، میگویند وی اول کسی است که نقشه جغرافیا را ترسیم نموده است و نیز ساعت آفتابی را اواختراع کرده است (ساعت آفتابی يك صفحه سنگی است که زوال ظهر را نشان میدهد و در خیاط دانسکده علوم معقول و منقول هم نصب گردیده و متأسفانه خراب شده است. مترجم) و بعضی میگویند وی اختراع نکرده بلکه چگونگی استعمال آنرا به هم میهنان خویش تعلیم نموده است، واز او کتاب بزرگی تالیف یافته که «از انبیا به بخت شده است. شارح.

(۳) این عقیده مؤید نظریه نشو و ارتقاء است که در قرون اخیر شایع گردیده است شارح.